

نقد فرهنگنامه تصوف و عرفان (مباحث، اعلام، اصطلاحات و تعبیرات)

دکتر محمد استعلامی، انتشارات فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۹۸

محمد رضا موحدی^۱

۱. نکات مثبت صوری در کتاب:

کتاب از آن رو که توسط ناشری حرفه‌ای و آشنا با مهارت نشر و سلیقه بازار، به چاپ رسیده، خوشبختانه در شکل و شمایل مناسب و حروف چینی و صفحه آرایی چشم نواز، به خوانندگان عرضه شده است. این کتاب مرجع با اینکه بیش از ۱۸۸۸ صفحه مطلب تألیفی و تدوینی در خود جای داده، اما بسیار کم غلط و با دقت چیده شده است و با توجه با انواع قلم‌ها و وسایزهای به کار رفته در آن، بسیار قابل تحسین است. البته این داوری منصفانه، تعارضی ندارد با ایرادهای منصفانه دیگر! که در بخش نکته‌های منفی صوری در این کتاب، خواهد آمد.

۲. نکات منفی صوری در کتاب:

نویسنده در پیشگفتار می‌نویسد: «من می‌دانم که یک کتاب مرجع را یک مؤلف به تنهایی پدید نمی‌آورد. مدخل‌هایی که در متن این کتاب به ترتیب الفبایی ثبت و شرح شده است، یک طبقه‌بندی موضوعی می‌تواند داشته باشد و تألیف مقاله‌های هر موضوع را به پژوهشگری می‌توان سپرد که در آن زمینه مطالعه بیشتری دارد، و او هم باید نوشتن مقاله‌ها را از مؤلفان مناسب دیگر بخواهد، کار آنها را بازبینی کند و آن‌گاه برای بازبینی نهایی و یکسان کردن تألیف، به سرویراستار مرجع بسپارد» (استعلامی: ۱۳۹۸: ۱/ دوازده) و پس از آنکه می‌پذیرد «روش علمی» می‌بایست چنین باشد، در توجیه به کار بستن «روش غیر علمی» خود، تنها دور بودن از وطن را مطرح می‌کند و می‌گوید: «تألیف این اثر در دیار غربت صورت می‌گرفت و تأسیس دفتر و دستگاهی در بیرون ایران در توان مؤلف و ناشر نبود» (همان: ۱۲).

در بخش شناسنامه کتاب، برای چنین کار پرحجمی، حتی نامی از یک ویراستار نمی‌بینیم! از این رو بسیاری از نکات ویرایشی و سجاوندی موجود در فرهنگنامه را تنها باید متوجه مؤلف کتاب دانست؛ برای نمونه در همین عبارت منقول از پیشگفتار، برای استفاده از علامت استفهام، معلوم نیست چه معیاری انتخاب شده است؟ اما آنچه مقبول همگان است اینکه علامت سؤال برای جملات مستقیماً سؤالی به کار می‌رود و نه غیرمستقیم؛ برای نمونه بنگرید:

- «و اگر شما بخواهید در باره یک از آن مآخذ خاص بیشتر بدانید یا ببینید که نظر به کدام نشر یک مآخذ بوده

است؟! [!] می‌توانید به مقدمه دوم این فرهنگ نامه نگاه کنید» (۱۴).

^۱ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم .

- نیز اینکه برای اتصال یا انفصال ترکیبات، باید وحدت رویه‌ای داشته باشیم؛ نه اینکه مثلاً «مناقب‌نامه» و «فرهنگ‌نامه» (ص ۴۹) جدا نوشته شود، ولی «فهرستنامه» (ص ۴۹) و ... پیوسته بیاید! و متصل آمدن امثال «زیارتگاه» و «چاپخانه» و «میگساری» و ... «کش مکش» ۱۶۲۳ با چه معیاری؟
- همچنین در ضبط اعلام و اماکن و..: «عبدالرحمن» (ص ۵۰) و «عبدالرحمان» (ص ۵۱) و «استنبول» (ص ۶۷) و «هژدهم» (ص ۶۷) و ...

اساساً چنین کاری نیازمند یک یا چند ویراستار حرفه‌ای بوده تا در رسم الخط کتاب، همسان سازی داشته باشند و بر این وحدت رویه نظارت کنند. مگر اینکه باز به «دیارغربت و نبودن اتاق و دستگاه...» حواله دهیم!

اگرچه نمی‌توان برای چنین کتاب مرجعی، توقع نمایه راهنما داشت، اما دست کم می‌توان توقع داشت که دربخش فهرست ابتدایی کتاب یا انتهای آن، فهرستی از مدخل‌های انتخاب شده، بیاید تا پژوهشگر مراجعه‌کننده بداند مدخل مورد نیازش اساساً در میان این مدخل‌های الفبایی، وجود دارد یا نه!

نکات مثبت محتوایی در کتاب:

آن گونه که مؤلف می‌نویسد، «کتاب پس از پیشگفتار، سه مقدمه کلیدی با موضوع متفاوت دارد که به ترتیب شما را با زمینه‌های فکری، دینی و فلسفی تصوف، با منابع بنیادی مطالعه در تصوف و عرفان، و پس از آن باشیوه پژوهش با منابع مورد استفاده در نوشتن مقالات آن آشنا می‌کند. در زیر هر مقاله هم به نام و شماره صفحه مأخذ آن مقاله و گاه به منابع معتبر دیگر هم اشاره شده است و اگر شما بخواهید در باره یک از آن مأخذ خاص بیشتر بدانید یا ببینید که نظر به کدام نشر یک مأخذ بوده است؟ می‌توانید به مقدمه دوم این فرهنگ‌نامه نگاه کنید که شما را با منابع بنیادی مطالعه در تصوف و عرفان آشنا می‌کند یا به فهرست‌های منابع در مقدمه سوم. مقالات این کتاب سه موضوع اصلی دارند: ۱- مباحث تصوف و عرفان؛ ۲- شناخت درستی از سرگذشت و اندیشه و آثار نامداران این مکتب ۳- تفهیم معنای درست تعبیرها و اصطلاحات به زبانی ساده و روشن» (همان: ۱۴).

۳. نکات منفی محتوایی در کتاب:

۱- در پیشینه پژوهشی این اثر، نام بسیاری از آثار متقدمین و متأخرین دیده نمی‌شود. با عنایت به ذکر مأخذ فارسی و عربی و زبان‌های اروپایی در مقدمه سوم این فرهنگ‌نامه، می‌توان گفت این پیشینه به‌ویژه در مورد آثار متأخر عربی که سنخیت تام با محتوای کتاب دارد، بسیار نارساست؛ آثاری چون المعجم الصوفی: الكتاب الشامل لألفاظ الصوفیة ولغتهم الاصطلاحیة و مفاهیمهم و معانی ذلک ودلالاته؛ موسوعه اصطلاحات التصوف الاسلامی؛ معجم المصطلحات و الاشارات الصوفیة؛ فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی؛ فرهنگ نوربخش: اصطلاحات تصوف و برخی فرهنگ‌نامه‌های دیگر که به آثار شخصیت یا فرقه‌ای خاص، اختصاص دارند. همچنین از میان آثار قدما: لطائف الاعلام فی اشارات أهل الالهام از جمال الدین الکاشی، عبد الرزاق بن احمد، (متوفی ۷۳۶ق) و رشف الالفاظ فی کشف الالفاظ از شریف الدین تبریزی در قرن هشتم هجری (با ترجمه‌ای تحت عنوان: فرهنگ نمادهای عرفانی در زبان فارسی قابل ذکر است.

دست کم مناسب بود از میان این کارهای کاملاً مشابه در زبانی دیگر، از شیوه انتخاب مداخل و نحوه تجزیه یک مفهوم کلی عرفانی به اجزای لازم التوضیح یا توجیه ترکیبات وصفی یا اضافی بهره‌گیری می‌شد.

۲- پژوهشگر امروزی توقع دارد از زبان مؤلفی که به سراغ شرح تعابیر و اصطلاحات عرفانی می‌رود، در مقدمه خود روشن سازد که فلان کلمه یا تعبیر چرا اصطلاح شناخته شده و دیگری نه!

داشتن معیاری هرچند عام برای شناخت کلمه‌ای با بار معنایی خاص (اصطلاح ویژه) و کلمه‌ای که اصطلاح نشده، کلمه‌ای که در وضع لغوی (معنای قاموسی) همچنان معنایی عام دارد و تنها در عرصه مجاز و کاربرد استعاری مثلاً، معنایی خاص یافته است؛ تا آن کلمه یا ترکیبی که تنها نزد عارفی خاص، معنایی خاص یافته است و انواعی دیگر از تصرفات عارفان در واژگان، به نظر بسیار ضروری می‌نماید؛ برای نمونه، مؤلف در مدخل «آب» در هشت سطر تنها همین نکته را می‌گوید که «آب هم به تنهایی معنای صوفیانه و عارفانه ندارد. پس.....».

۳- مطلب دیگری که معمولاً در این گونه فرهنگنامه‌ها دیده می‌شود و مؤلف یا مؤلفان سعی می‌کنند تا دلیل و توجیهی برای آن بیابند، احتمال ترجیح بلا مرجح میان اصطلاحات یا مفاهیم است؛ برای نمونه، در الموسوعه الصوفیه، مدخل‌هایی چون عبدالکریم جیلی یا شیخ ولی الدین دهلوی و... آمده ولی در این فرهنگنامه اثری از آنها نیست اگرچه مثلاً مدخلی در باب جمال الدین دهلوی آمده است! کدام یک اهمیت بیشتری دارند؟

سؤال اصلی این است که: چرا باید مدخل تلمسانی و مویدالدین جندی و عبدالکریم جیلی و ده‌ها عارف و آثارشان، به شکلی اشاری و در مدخل محیی الدین درج شود؟ آیا تنها در همین حد که شرحی بر فصوص نوشته‌اند، این درج توجیه‌پذیر می‌شود؟ مؤلف در بخشی از مقدمه سوم خود در این باره چنین می‌نویسد: «کار سودمند دیگر هم این بوده است که هر جا مفاد یک مقاله با یک یا چند مقاله دیگر ربط دارد، آن دو یا چند مقاله را به یکدیگر ربط داده‌ام.... برای مثال دیوان شمس مولانا و مثنوی، هریک [باید] عنوان مقاله‌ای جدا از مقاله مولانا جلال الدین باشد، اما در فضای محدود این کتاب، دیوان شمس و مثنوی به صورت دو مدخل ارجاعی در ردیف الفبایی مدخل‌ها می‌آید و نقد و معرفی آنها به مقاله مولانا جلال الدین محمد ارجاع می‌شود» (ص ۷۵)؛ یعنی پژوهشگر برای شناخت عبدالکریم جیلی نخست باید مدخل مفصل مربوط به محیی الدین را بخواند تا در لابه‌لای آن ذکری از جیلی ببیند.

۴- هنگام شرح و توضیح بسیاری از تعابیر عرفانی، عمدتاً دیدگاه مولانا و حافظ شیرازی را در آن خصوص می‌بینیم. گویا همه پژوهشگران به دنبال آن بوده‌اند که بدانند مولانا در مورد فلان اصطلاح چه فرموده یا حضرت حافظ چه اشاراتی بدین کلمه خاص داشته است! این گرایش افراطی سبب شده که افزون بر اینکه حجم یک مدخل گاه بی‌سبب طولانی بشود، خواننده انگشت کنجکاوی بر دهان بگذارد که دیگر عارفان صاحب‌نظر چرا جایشان خالی است و چرا مثلاً از سنایی یا عطار یا جامی یا نسفی و کلابادی و نجم رازی یا... اظهار نظری در آن خصوص نیامده است. کافی است از میان صدها مدخل کتاب، ابتدایی‌ترین مدخل: آباء علوی (ص ۱۰۵-۱۰۶) و انتهای‌ترین آنها: یونس (ص ۱۸۸۷-۱۸۸۸) را با این دید بنگرید. گویی کسی پرسیده که آباء علوی یا یونس از دیدگاه مولانا به چه معناست؟! و مؤلف به اطناب از جای جای مثنوی مطالبی در این خصوص گردآورده است.

مثلاً باید به پژوهشگر جوان حق داد که در مدخل «آینه» به جز آشنایی با ترکیبات این کلمه و اینکه حضرت مولانا و حافظ از این کلمه چگونه بهره برده‌اند، بخواهد بداند که پیشینه استفاده عرفانی از آینه به کجا می‌رسد و نخستین کاربردهای آن (به این معنا) در کدام متن یا نزد کدام عارف بوده است که البته جای این‌گونه مطالب خالی است.

۵- در نحوه چینش اصطلاحات نیز این آشفتگی به چشم می‌آید. پژوهشگری که به دنبال اصطلاح «محو» است آن را همچون فرهنگنامه‌های دیگر در حرف میم نمی‌بیند یا ارجاعی به اینکه در کنار اصطلاح «اثبات» قرار دارد، نیست؛ اگر چه اصطلاح ترکیبی «محو و اثبات» بسیار جا افتاده است! در این فرهنگ‌نامه مثلاً اصطلاح «کنز خفی» دیده نمی‌شود اما کنز‌السالکین هست! (۱۵۶۰/۲)؛ همچنین مثلاً مدخل استاد ایرج افشار هست اما منوچهر مرتضوی نیست!

۶- اصطلاحاتی چون: «نعل باژگونه» یا «نعل معکوس» (۱۷۵۶) و ده‌ها ترکیب دیگر به صرف اینکه در متون صوفیه و در تشبیهات و تمثیل‌های آنان به کار رفته، نمی‌توانند اصطلاحات یا تعبیر عرفانی تلقی شوند. متأسفانه این‌گونه تعبیر بسیار در این فرهنگ‌نامه راه یافته‌اند.

۷- در برخی مدخل‌ها همچون: مولانا جلال‌الدین محمد (۳۲ صفحه)؛ تصوف (۱۷ صفحه)؛ حافظ (۱۷ صفحه)؛ محیی‌الدین (۱۶ صفحه)؛ عطار (۱۴ صفحه)؛ شمس تبریزی (۹ صفحه)؛ نجم رازی (۶ صفحه)؛ و... به نظر می‌رسد تناسب و تعادل مطالب چندان رعایت نشده و امکان ارجاع به منابع موجود و پیشینی، بیشتر بوده و نیازی به درج مطالب قبلاً نوشته شده، در فرهنگ‌نامه‌ای با حجم محدود نبوده است.

۸- مؤلف در مدخل «آینگی» می‌نویسد که این تعبیر را نورالدین اسفراینی در کاشف‌الاسرار به معنای احوال سالکی و... به کار برده و عبارتی را از این کتاب نقل می‌کند (ص ۱۵۲). آن‌گاه می‌نویسد نجم‌الدین رازی هم در مرصاد‌العباد، «آینگی» را به همین معنا به کار برده و باز متنی را از او نقل می‌کند. درحالی‌که می‌بایست ابتدا مطلب نجم رازی می‌آمد سپس از نورالدین اسفراینی که متأخر از رازی است و می‌توان حدس زد که مطلب منقول از اسفراینی بازآفرینی مطلب رازی است نه بالعکس! این شیوه در برخی مدخل‌های دیگر؛ همچون «آینه دل» و... تکرار شده است.